

# بِلا فِگَورا

ياسمینا رضا

مترجم:

بہروز سروعلیشاہی



۱۳۹۹

## توضیح مترجم:

بِلا فِیگُورا **bella figura** به زبان ایتالیایی است. در برگردان فارسی می‌تواند صورت زیبا یا فرم زیبا و یا تصویر زیبا ترجمه شود. اما از آن جایی که خود نویسنده - یاسمینا رضا - معادل فرانسوی (زبان اصلی نمایشنامه) برای این عنوان انتخاب نکرده، به همین دلیل، در ترجمه این اثر ترجیح دادم، من هم عنوان نمایشنامه را به فارسی ترجمه نکنم.

## صحنه‌ی اول

شب‌ی بهاری. هوا هنوز تا اندازه‌ای روشن است. محوطه پارکینگ یک رستوران (که دیده نمی‌شود) مردی ایستاده. یک ماشین: در سمتِ مسافر آن باز است. پاهای زنی از آن خارج می‌شوند. او سیگاری روشن می‌کند. زمانی می‌گذرد، قبل از اینکه مرد حرف بزند.

بوریس ... یا می‌تونیم یک اتاق تو ایبیز<sup>۱</sup> بگیریم و اونجا حسابی خوش بگذرونیم... چگونه؟

آندرا تو ایبیز...!

بوریس یا هر جای دیگه!... [زمانی سپری می‌شود]... آگه می‌شد تو ماشین سیگار نکشی بهتر بود.

آندرا دود را فرومی‌دهد و بعد آن‌را به همه قسمت‌های ماشین با غلظت می‌دمد: داخل ماشین، پشت، جلو... همه‌جا.

بوریس خُب، چی کار کنیم؟

آندرا برام مهم نیست...

بوریس بمونیم؟ بریم؟ چی کار کنیم آندرا؟

آندرا جواب بده: به نظر تو این ترماله که منو آوردی به یه رستورانی

## شخصیت‌ها:

آندرا

بوریس آیت

فرانسواز هیرت

اریک بلوم

ایوون بلوم (مادر اریک)

(چهار نفر اول، بین چهل تا چهل و پنج سال)

در متن نمایشنامه پیش رو فقط مکث‌ها، سکوت‌ها و تردیدهای ضروری مشخص شده است.

<sup>۱</sup> ibis: نام هتل‌های زنجیره‌ای نسبتاً ارزان قیمت در اروپاست.

کلی تلاش می‌کردم تا بتونم یه همچین قراری رو امشب هماهنگ کنیم.	آندرا	اون توصیه‌ای نکرده، فقط گفت که اینجا خوب و دلنشینه... همین.	بوریس
پس به من یه شام اعانه داده شده... و من واقعاً، خیلی آدم ناسپاسی هستم.	بوریس	تفاوتی نداره... یکیه. نه...!	آندرا
من از تو نخواستم که ازم تشکر کنی، فقط دست‌کم... یه کم راضی باش... همین.	آندرا	[با بی‌حالی از ماشین خارج می‌شود] و تو می‌خواستی مثلاً، با کی بیای اینجا؟	بوریس
آره، من راضی‌ام... راستش دارم از شادی بال درمی‌آرم. من خیلی خیلی خوشحال‌ام.	بوریس	با هیچ شخص بخصوصی... با بعضی از مشتریا. تو از زنت آدرس یه رستوران رو پرسیدی درحالی‌که می‌دونستی قراوه با من بیای.	آندرا
می‌خوای اصلاً... بریم یه جای دیگه... هر جایی که تو خوشت می‌آد... هان؟	آندرا	من چیزی نپرسیدم. ما فقط یه کم راجع بهش حرف زدیم. این کجاش ایراد داره؟	بوریس
یعنی تو نمی‌توننی درک کنی که برای من ناخوشاینده که نظر زنت، بتونه تأثیر بذاره تو لحظه‌ی خوشی که قرار بود من و تو با هم داشته باشیم... تو یه لحظه‌ی خصوصی... فقط بین من و تو...؟!	بوریس	اگه تو قرار بود یه هدیه به من بدی، از اون می‌پرسیدی که تو کدوم بوتیک باید بری و اون هدیه رو بخری؟	آندرا
چرا، می‌تونم... درک می‌کنم. ولی تو داری غلو می‌کنی. و اون از کجا این رستورانو می‌شناسه؟ نکنه با یکی از اون دوستای خوش تیپش، اینجا قرار می‌ذارن؟	بوریس	اینجا هیچ ربطی به هم ندارن. دقیقاً یکی هستند.	آندرا
خنده‌داره... واقعاً مضحکه...!	آندرا	آندرا، من سعی خودم رو کردم، که بتونم با تو پیام به رستوران...	بوریس
اون می‌دونه که تو امشب اینجا جایی؟	بوریس	سعی کردی؟... منظورم اونو نبود که تو فکر کردی... می‌خوام بگم... پس تو... تو تلاش می‌کنی که همراه من بیای به رستوران؟!	آندرا
تو بهش گفتی که امشب چی کار می‌کنی؟	بوریس	آره... واقعاً همه‌ی تلاشمو کردم تا امشب بتونم باهات پیام... از لحاظ زمانی می‌گم... مدام منو سرزنش می‌کنی که چرا	بوریس
بسه دیگه... انقدر سیگار نکش. برای چی نکشم؟	بوریس	همدیگه رو تو یه موقعیت عاشقانه‌تری نمی‌بینیم... بارها اینو	آندرا
تو خیلی سیگار می‌کشی.	آندرا	گفتی... و با توجه به مخمصه‌هایی که توش گیر کردم، باید	بوریس
خیلی خوشم می‌آد که تو نگران منی... دست‌کم تو این	آندرا		